پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستـان و بلوچستـــان
سال یازدهم، شماره‌ی بیست و یکم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ (صص:۸۲-۶۵)

سیمای معشوق و عناوین و القاب شاعرانه ی او در اشعار به جای مانده از رودکی

دکتر مرتضی چرمگی عمرانی*

چکیده

یکی از نظریاتی که درباره ی خاستگاه قالب غـزل بیـان شـده ایـن اسـت کـه تغـزل قـصاید را سرچشمه و اساس قالب غزل در قرن های بعد می دانند؛ از دیگر سوی می دانیم که تغزل قـصاید در حقیقت پیش درآمدی است که در آن از ذکر محاسن محبوب و حکایت عشق و عاشـقی یـا وصـف مناظر طبیعی از قبیل بهار، خزان و... بحث می شود. این پژوهش که به روش تحلیل و توصیف اشعار به جای مانده از رودکی انجام شده، بر آنست که چهره ی معشوق شعر رودکی را بـر اسـاس تغـزل قصاید وی ترسیم کند و القاب شاعرانه ای را که در حقیقت بر پایه ی صور خیال بنا شـده و بـر اثـر بسامد فراوان تکرار، حالت استعاری و تشبیهی‌خود را از دست داده و به تدریج به نامی شاعرانه بـرای معشوق بدل شده است، نشان دهد. رودکی در توصـیف ایـن معـشوق کـه گـاهی بـا ممـدوح یکـی می شود، فقط به تصویر شاعرانه ی آنچه در مجموعه صورت قرار دارد، پرداخته است. معشوق اشعار او کاملاً زمینی است با صورتی سپید و سرخ؛ ابروان کشیده، گیسوان سـیاه و تابـدار؛ دهـانی تنـگ و لبانی سرخ، با چشم های مخمور که با القابی نظیر آفریدگار، بت، بهار، پیمبر، تـرک، جعـد مـوی، غالیه بوی، سمن، پری، جانان و...نامیده شده است.

واژگان کلیدی: تغزلات رودکی، اوصاف ظاهری، صفات شاعرانه معشوق، القاب و نام ها.

مقدمه

اگر چه در شعر فارسی تغزّل و غزل تقریبا با یکدیگر هم زمانند«ولی در قرون چهارم و پنجم هجری‌قمری به‌والاترین‌پایه‌های‌فخامت واستواری‌وارجمندی‌خود»رسیده‌اند.(صبور،۱۳۸۴:۱۴۸)

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور
* Email: momrani@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۴ تاریخ پذیرش:۳ /۹۲/۱۰

شیواترین اشعار سرایندگان، سخنانی است که در وصف عشق و جوانی وپیری و دیگر جلوه های طبیعت می باشد؛ زیرا شعر بهترین زمینه برای پروردن احساسات شاعرانه است. شاعران غزلسرا بیش از دیگران مردم را فریفته ی سخنان خود می کنند و اگر شاعر خود دلباخته باشد، بیانش صادق تر و به حقایق نزدیک تر و دلنشین ترخواهد بود. موضوع مقاله" سیمای معشوق وعناوین والقاب شاعرانه‌ی اودراشعاربه‌جای مانده ازرودکی"است.«بدون شک اولین دشواری در برابر کسی که بخواهد درین مقوله سخنی بگوید مسأله ی انتساب ابیات و عدم انتساب آنها به رودکی است»(شفیعی کدکنی،۱۳۷۲: ۴۰)زیرا از این شاعر پرشعر عصر سامانی جز ابیاتی چند که در دیوانی به نام اوگرد آمده دردست نیست. بنابراین آنگونه که می توان این موضوع را در شعر شاعرانی همچون انوری، سنایی ودیگر بزرگان سبک خراسانی بررسی کرد، درباره ی رودکی بی‌شک آن فراخی ومجال نخواهد بود. اگرچه«شکل گیری غزل حاصل فعالیت های ادبی رودکی بوده وعصر رودکی سرآغاز این دگرگونی در شعر بوده است.»(میرزایف،۱۹۵۷م: ۳۱)«در باب طرز غزل رودکی که عنصری بعدها آرزوی نیل به آن را داشت سخنی نمی توان گفت چون در این نوع نمونه ی زیادی ازشعر رودکی نمانده است اما در آنچه مانده است رقت خیال بیش از سادگی لفظ جلب توجه می کند.»(زرین کوب،۱۳۸۴: ۶)رودکی در اغلب ابیات به جای مانده از دیوان اعم از تغزلات، قصاید و رباعیات توانسته است سیمایی از معشوق قرن چهارم به دست دهدوحالات شاعرانه‌ی مثبت ومنفی معشوق رابرای خوانندگان وصف کند. البته «شاعردروصف معشوق جانب عفت و احترام را رعایت می کندواز پرده‌دری های بی شرمانه خودداری می کندو بیشتر توجه خواننده رابه زلف وجعدوی معطوف می کند.» (پشتدار و ... ،۱۳۸۸: ۱۸)

بیشترین توصیف معشوق چه از حیث ظاهری و چه از حیث القاب شاعرانه در تغزلات رودکی به چشم می خورد، بی وجه نخواهد بود اگراندکی درباره ی تغزل قصاید سخن گفته شود، آن هم از زبان کسی مانندعنصری ملک الشعرای دربار محمود غزنوی که منتهای جلالت و عظمت وتسلط رودکی را در آوردن غزل اذعان دارد آنجا که گوید:

غـــزل رودکـــی وار نیـــک بـــود غـزل هـای مـن رودکـی وار نیـست
اگرچـه بکوشـم بـه باریـک وهـم بـدین پـرده انـدر مـرا بـار نیـست

(عنصری، ۳۲۷:۱۳۶۳)

«تغزل، غزلی است که در اول قصیده می‌آید. معمول بود که در آغاز قصیده ابیاتی بیاورند و در آن از عشق وعاشقی یا وصف معشوق یا طبیعت و نظایر این سخن رانند و سپس در یک مصرع یا یکی دو بیت آن مطلب را به مدح ممدوح مربوط سازند. در تغزل غالباً وصف معشوق (غلام و کنیز) یا وصف طبیعت و پدیده های آن یا وصف می و لوازم آن (درخت رز، شراب ....) دیده می شود اما اکثریت با همان وصف معشوق است.» (شمیسا، ۴۲:۱۳۷۳)

البته رودکی در وصف و تشبیه جز به ندرت به اغراق نمی گرایید و در مدح هم غالبا از مبالغه ی نامعقول اجتناب داشت.(زرین کوب،۶:۱۳۸۴)بن‌مایه ی اصلی غزل، عشق و عاشقی است و مضامینی دیگر از قبیل عرفان، حکمت، سیاست و غیره در درونمایه ای از تغزّل بنا شده اند. بدین ترتیب غزل فارسی چه مستقیم و چه غیرمستقیم بر مدار معشوق دور می زند. به عبارت دیگر هسته ی مرکزی غزل، معشوق است.

«اما این معشوق در تغزّل، حقیقی ودر غزل، موهوم است و اگر احیاناً حقیقی بوده است در غزل باید تبدیل به اسطوره شود.»(همان، ۱۳۷۴: ۶۱) این معشوق سنگ صبوری است که در مقابل شاعر قرار می گیرد و شاعر دردها و آرزوهای خود را در ابیات پراکنده ای خطاب به او بیان می کند. البته گاه این معشوق حقیقت است (غزل عارفانه) که ازین قسم در اشعار رودکی به صراحت چیزی نیامده و تنها چند رباعی او، محتوایی از عشق عرفانی دارد؛ و گاه ممدوح است. (غزل مدحی) ازین قسم نیز ابیات بسیار معدودی در تغزّلات رودکی به چشم می‌خورد و گاه معشوق زنی یا نوخطی است(غزل عاشقانه)که معشوق اشعار رودکی اغلب ازین دست می باشد.

پیشینه ی تحقیق

بر اساس آن چه که از کتابشناسی آثار رودکی بر می‌آید کتاب ها، مقالات و پایان نامه های فراوانی درباره ی رودکی و ابعاد گوناگون شعر او نوشته شده است، اما آن چه که به نظر می رسد با موضوع پژوهش حاضر ارتباط بیشتری دارد دو پایان نامه به شرح ذیل است:

۱- شکری، یدا... ، بررسی و تحلیل سیمای معشوق در شعر رودکی، فرخی،انوری و عطار، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۶به راهنمایی سعید بزرگ بیگدلی.

در این رساله تلاش شده تا جلوه های گوناگون معشوق در شعر فارسی از آغاز تا اوایل سده هفتم هجری در اشعار شاعران مورد نظر، به صورت کلی بررسی شود.(رادفر،۱۳۸۶: ۱۱۰)

۲- مدی، ارژنگ، عشق در ادب فارسی(از رودکی تا سنایی)، پایان نامه دکتری دانشگاه تهران،۱۳۶۴ به‌راهنمایی حسن سادات ناصری. در رساله ی مذکور، عشق در ادب فارسی از رودکی تا سنایی و تا حد مقدور در آثار موجود بررسی شده است. (رادفر،۱۳۸۶: ۱۱۰)

اهمیت صور خیال در توصیف معشوق

محور و تکیه ی اصلی زیبایی های صوری و ظاهری معشوق بر صورت های خیالی یعنی تشبیه، استعاره، اسناد مجازی و تشخیص(جاندارپنداری) است؛ بدین معنا که شاعر با دیدن زیبایی ها و شگفتی های طبیعت اطراف خود به توصیف هنری معشوق می پردازد. فی المثل فصل بهار که تجلی انواع زیبایی ها و حیات دوباره ی طبیعت است شاعر را برآن داشته که با استفاده از صورت های خیالی، تصویر و ایماژی- که برگرفته از احساس و تخیل اوست-از معشوق بیافریند؛ یعنی احساس خود را در بیان زیبایی های معشوق به زیباترین و حسی ترین تصویر پیرامون خود تشبیه کند. فی المثل هر یک از اعضای بدن معشوق را به یکی ازعناصر زیبای طبیعت اطراف خود مانند می کند. روی را به گل، چشم را به نرگس، زلف را به سنبل و... بنابراین اهمیت صورت های خیالی در توصیف زیبایی های ظاهری و شاعرانه ی معشوق بسیار قابل توجه و تأمل است.

هر چه نگاه و دید شاعرنسبت به محیط پیرامون خود ظریف تر و عمیق تر باشد، تصویری که انگیخته ی خیال اوست شاعرانه و تخیل آمیزتر خواهد بود؛ به عبارت دیگر هر چه دایره ی استفاده شاعر از صورت های خیالی بیشتر باشد ، قدرت او در بازآفرینی و به تصویر کشیدن زیبایی های معشوق نمود بیشتری خواهد داشت. البته دایره ی استفاده ی شاعران از صورت های خیالی متفاوت است، برخی شاعران استفاده شان از صورت های خیالی از بسامد فراوان و برخی از بسامد کمتری برخوردار است.

بررسی القاب و نام های شاعرانه ی معشوق در اشعار رودکی

مراد از القاب و نام های شاعرانه ی معشوق، نام هایی است که شاعربر پایه ی تخیل خود و نیز با استفاده از صورت های خیالی و اوصاف هنرمندانه آفریده است. این عنوان ها و القاب شاعرانه که در حقیقت بر پایه ی صور خیال (تشبیه و به ویژه استعاره) بنا شده، بر اثر تکرار و بسامد بالای آن حالت استعاری و تشبیهی‌خود را از دست داده و اندک اندک تبدیل

به نامی شاعرانه برای معشوق غزل پارسی شده است، به عبارت دیگر ژرف ساخت اغلب این عنوان ها و القاب تشبیه یا استعاره هایی است‌که روساخت آن براثر کثرت تکرار بـه صـورت نامی شاعرانه برای معشوق در آمده است. هر چند این القاب و عنوان ها ممکن است در غزل های شاعران یک دوره مشترک باشد، اما تفاوت آن در وجه شبه و مضمون آن خواهد بـود و این، بسته به استفاده ی وسیع شاعر از صورت های خیالی، تخیـل ظریـف ، قـدرت و تـسلط شاعر بر زبان فارسی یا مبتکر و مقلد بودن اوست

با توجه به بررسی های نگارنده؛ القاب و نام های شاعرانه ای که رودکی معـشوق غـزل (تغزل) را به آن نامیده و او را مورد خطاب قرار داده اسـت، ۳۴لقـب و نـام شـاعرانه اسـت. اغلب این القاب، ژرف ساخت ترکیب وصفی، تشبیهی یا استعاری دارند که حالـت توصـیفی، تشبیهی و استعاری خود را بر اثر کثرت تکرار از دست داده و تبدیل به نـامی شـاعرانه بـرای معشوق شده اند. آن القاب و عناوین شاعرانه به ترتیـب عبارتنـداز: آفریـدگار، بـت (هنـدو، طراز، تتار، ملوک فریب)، بهار، پری روی (پری وش)، پیغمبر، ترک، جانان، جعد موی، حاتم طایی، حورنژاد، خوب(خوبان)، دوست، رستم دستان، سرد آهن، سرو (سـرو بلنـد)، سـلمی، سیاه چشم، سهیل، سنبل، سنگین دل، شهره ی ری، صنم، طرفه ی خوبان، عیار، غالیـه بـوی، گل بهار، لعبتان، ماه (ماهرو)، مرجان،مسلسل مو، مشکین مو، نگار، یار(یار مهربـان)، یوسـف رو که نمونه هایی از آن بدین قرارست:

عشـــق را گـــر پیمبـــری، لیکـــن حســـن را آفـریـــدگـــار تـــویـــی

(رودکی، ۳۳:۱۳۷۴)

در این بیت پیمبر عشق و آفریدگار حسن القاب و نام های شاعرانه ی معشوق اند.

ایـن همـــه یکسـره تمـام شده ست نـــزد تـــو ای **بـت** ملـــوک فـریـب

(همان:۲۴)

چمـن عقـــل را خـــزانی اگـــر گلشـــن عشـــق را بهـــار تـــویـــی

(همان:۳۳)

از کف تـــرکی سیـــاه چشم پـری روی قامت‌چون سرو وزلفکانش‌چـوگـــان

(همان: ۴۰)

کسی‌که آگهی‌از ذوق عشق‌جانان‌یافت ز خویش حیف بود گر دمی بود آگاه
(رودکی، ۲۶:۱۳۷۴)

مـن و آن جعـد موی غـالیـه بـوی مـن و آن مـاهـروی حـور نـژاد
(همان:۲۴)

حـاتم طـایی تـویـی انـدر سخـا رستـم دستـان تـویـی اندر نبـرد
(همان:۲۹)

نظر چگونه بدوزم‌که بهردیدن‌دوست زخاک من‌همه نرگس‌دمد به‌جای‌گیـاه
(همان:۲۶)

میـر سـروست و بخـارا بـوستـان سـرو سـوی بـوستـان آیـد همـی
(همان:۲۳)

مشوش است دلم از کرشمه ی سلمی چنـان کـه خاطر مجنون زطرّه ی لیلی
(همان:۳۳)

به نـاز گشتـه برم‌عنبرین ازآن سنبـل به بوس‌گشته لبم شکّرین از آن مـرجان
(رودکی،۸۳:۱۳۸۴)

شـاد زی بـا سیـاه چشمـان شـاد کـه جهـان نیست جـز فسانه و بـاد
(همان:۲۴)

هـر شب نگـرانم به یمن تا تو برآیی زیرا که سهیلی و سهیل از یمـن آیـد
(همان:۲۶)

کـه از تو هیچ مروت طمع‌نمی دارم که کس نـدیده ز سنگین دلان مدارا را
(همان:۲۳)

ای طرفه ی‌خوبان من‌ای‌شهره ی ری لب را به سپید رگ بکن پـاک از مـی
(همان:۴۸)

کوشم که بپوشم صنما نام تو از خلق تـا نـام تـو کـم در دهن انجمن آیـد
(همان:۲۶)

کس فرستاد به سر اندر عیار مرا که مکن یاد به شعر اندر بسیار مرا
(رودکی،۱۳۸۴: ۲۷)

گل بهاری، بت‌تتاری نبید داری، چرا نیاری
(همان: ۲۶)

سماع‌و باده‌ی گلگون و لعبتان چوماه اگر فرشته ببیند در اوفتد در چاه
(همان: ۲۶)

میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
(همان: ۲۳)

دل خسته‌وبسته‌ی‌مسلسل‌مویی‌است خون گشته وکشته‌ی بت‌هندویی است
(همان: ۴۶)

همی‌چه دانی‌ای ماهروی‌مشکین مو که حال‌بنده از ین پیش برچه سامان بود
(همان: ۳۷)

بسا نگارکه‌حیران‌بدی بدو درچشم به روی‌او در، چشمم همیشه حیران‌بود
(همان: ۳۷)

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
(همان: ۲۳)

یوسف رویی کز و فغان کرد دلم چون دست زنان مصان کرد دلم
(همان: ۴۷)

در محور عمودی این القاب ایستایی دیده می شود زیرا بسامد کاربرد آن ها چندان بالا نیست. به بیان دیگر در محور عمودی اگر همه‌ی القاب را با خطی به هم متصل کنیم، خواهیم دید که نوسان چندانی نخواهد داشت و بیشتر در یک خط ممتد سیر خواهد کرد (که شاید این مورد به دلیل به جای نماندن اشعار رودکی باشد) اما در محور افقی بسامد و تنوع، بسیار بالاست و این نشانگر قدرت تخیل و حوزه معنایی بسیار وسیع رودکی در استفاده از صورت های خیالی است. اغلب این القاب و نام ها، فارسی گفتاری قرن چهارم است و کمتر از واژگان عربی برای نامیدن معشوق استفاده کرده است و آن هم بخاطر این است که اصولاً

سبک شاعرانی همچون رودکی بر سادگی لفظ و آسانی معنی مبتنی است. معشوق شعر رودکی زمینی است وگاهی این معشوق با ممدوح یکی می شود وشاه؛ وزیر یا امیری است.

اوصاف ظاهری معشوق

با توجه به کمیت ناچیز اشعار به جای مانده، رودکی با استفاده از صورت های خیالی استعاره و تشبیه (اغلب تشبیه) دوازده عضو ازاعضای معشوق را توصیف کرده است و از آنجا که شاعر در حقیقت زبان زمان خود را می سراید و پسند و ناپسند مردمان عصر خود را در شعر بازگو می‌کند، می توان از همین اشعار اندک، پسند وسلیقه ی مردمان قرن چهارم را درباب زیباشناسی معشوق دانست. اعضای توصیف شده ی معشوق در اشعار رودکی به ترتیب عبارتنداز: ابرو، چشم، چین پیشانی، خال، دندان، دهن، روی، زلف، زنخدان، غبغب، لب و میان. برای توصیف هر عنصر به ذکر یک شاهد شعری بسنده می شود:

ابرو: این عضو ازحیث انحنا و هلالی بودن به کشتی مانند شده است وحسن کار رودکی در اینجاست‌که تمام‌مشبه به های بیت‌او بایکدیگرمناسبت‌دارند وتداعی کننده ی یکدیگرند.

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غبغب و چشمت توفان

(رودکی، ۱۳۸۴: ۴۸)

چشم:چشم معشوق‌درابیات بسیار؛ به نرگس از حیث «خماری و مستی» و به توفان از حیث « آشوب بر پاکردن دردل های عاشقان» تشبیه گردیده است و در مورد دوم یعنی تشبیه چشم به توفان ابتکاری بدیع‌آورده وچشم را با صفت سیاهی‌وجماشی نیز توصیف‌کرده است.

شادزی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

(رودکی،۱۳۸۴:۲۴)

خلّخیان خواهی جمّاش چشم گرد سرین خواهی و بارک میان

(همان:۳۲)

ببرده نرگس تو آب جادوی بابل گشاده غنچه ی تو باب معجز موسی

(همان:۳۳)

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غبغب و چشمت توفان

(همان:۴۸)

علاوه بر این گاهی چشم از نظر خماری با صفت بیمار همراه گشته است و شاعر با استفاده از تقابل و تضاد تابلوهای شگفت انگیزی را به وجود آورده است:

به زلف کژ ولیکن به قد و بالا راست به تن درست ولیکن به چشمکان بیمار

(رودکی،۱۳۸۴:۷۶)

چین پیشانی: رودکی درتشبیهی بسیار زیبا چین و شکن پیشانی معشوق را آنگاه که روی ترش می کند و از عاشق دلسوخته روی بر می تابد و سرکه بر جبین می اندازد، به موج مانند می‌کند و ابتکاری نو درین تشبیه به کار می برد.

ابرو کشتی و چین پیشانی موج گرداب بلا غبغب و چشمت توفان

(همان:۴۸)

خال: مشبه به این عضو نقطه، مشک و گوی است از حیث کوچکی و سیاهی. رودکی در این بیت با تشبیهی مضمرخال معشوق را به نقطه تشبیه کرده است .

زلف ترا جیم که کرد آنکه او خال ترا نقطه ی آن جیم کرد

(رودکی،۱۳۸۴: ۲۵)

و در بیتی دیگر با تجاهل العارف خال را به گوی تشبیه می‌کند چرا که زیرساخت تجاهل العارف تشبیه است:

سرو است آن یا بالا، ماه است‌آن یاروی زلف است‌آن‌یاچوگان، خال‌است‌آن‌یا گوی

(همان:۷۶)

دندان: مشبهٌ به این عضو دُر است از حیث«سپیدی و درخشش» اما تشبیه از نوع معکوس است که در آن مبالغه ی بیشتری وجود دارد.

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان

(همان: ۴۸)

دهان: این عضو به صدف، دانه انار و غنچه از حیث کوچکی و سرخی مانند شده است. رودکی در این بیت دهان را به دانه اناری تشبیه کرده که به دو نیمه تقسیم شده باشد :

و آن دهن تنگ تو گویی کسی دانگکی نار به دو نیم کرد

(همان: ۲۵)

و در بیتی که پیش از این نیز نقل شده است تشبیه روی به دریای حسن، تشبیه لعل که خود استعاره از لب است به‌مرجان، تشبیه زلف به عنبر، تشبیه صدف به دهان ودر به دندان صورت پذیرفته‌است‌که‌دردو تشبیه‌اخیر چنانکه‌پیشترنیزگفته شدمبالغه‌در همانندی وجود دارد:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان

(رودکی، ۱۳۸۴: ۴۸)

روی: روی در اشعار رودکی به «دریای حسن، گل و ماه تشبیه شده است:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان

(همان:۴۸)

تا خوی ابر گل رخ تو کرده شبنمی شبنم شده ست سوخته چون اشک ماتمی

(همان:۳۴)

تو رودکی را ای ماه رو کنون بینی بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود

(همان:۳۸)

که البته در دو بیت اخیر در ترکیب وصفی مقلوب" گل رخ"و"ماه رو"تشبیه رخ به گل و روی به ماه صورت گرفته ولی از نظر ساخت نحوی گل رخ صفت ابر و ماه رو صفت جانشین موصوف است که نقش اسمی منادای جمله را بر عهده دارد.

زلف: این عضو بیشترین مشبهٌ به را دار است و به مشک، عنبر، چنگل باز، چوگان، سنبل، حرف جیم، مسلسل و کمند مانند شده و با صفاتی همچون: سیاهی، درازی، پریشانی، شکسته و پر پیچ و شکن و خوش بویی توصیف شده است.

تشبیه مضمر زلف به شب دراز و چنگل باز و مشک طراز که شاعر در انتخاب مشبه به قافیه سازی نیز کرده و در کنار آن موسیقی دلپذیری را ایجاد کرده است

زلفش بکشی شب دراز اندازد ور بگشایی چنگل باز اندازد

ور پیچ و خمش زیکدگر بگشایند دامن دامن مشک طراز اندازد

(رودکی،۱۳۸۴: ۴۶)

تشبیه زلف به مسلسل در ترکیبی وصفی‌که در جایگاه اسم قرار گرفته است:

دل خسته و بسته مسلسل مویی است خون گشته و کشته بت هندویی است
(رودکی،۱۳۸۴: ۴۶)

تشبیه زلف به سنبل در ترکیبی اضافی که نقش فاعل را در ساخت نحوی جمله بر عهده دارد:

زهـی فـزوده جمال تو زیب و آرا را شکسته سنبل زلف تو مشک سارا را
(همان:۲۴)

تشبیه زلف به عنبربا وجه شبه خوش بویی:

گل صدبرگ و مشک و عنبر و سیب یـــاسمین سپیـــد و مـورد بـه زیب
(همان:۲۴)

تشبیه پنهان زلف به حرف جیم:

زلف تـو را جیـم کـــه کرد آن که او خال تـــو را نقطـه ی آن جیـم کرد
(همان:۲۵)

شاعر در این بیت به صورت غیر مستقیم زلف حلقه شده کنار صورت یـار را بـه شـکل حرف «ج» و خال صورت او را به نقطه ی حرف «ج» تشبیه کرده است .

زنخدان درتشبیهی مشروط به سیب مانند شده است اما به شرط اینکـه سـیب خـالی از مشک داشته باشد.

و آن زنخدان به سیب ماند راست اگـــر از مشک خـــال دارد سیـــب
(رودکی، ۱۳۸۴: ۲۴)

غبغب معشوق در تشبیه بلیغی گسترده‌به گرداب بلا تشبیه شده است که ایـن همـانی آن به جهت ساخت تشبیه بسیار زیاد است:

ابـــرو کشتی و چیـن پیشانی موج گرداب بلا غبغب و چشمت توفان
(همان: ۴۸)

لب: این عضو معشوق در تغزل های قصاید رودکی به مرجان، شکر، لعل و سیب بهشت از حیث سرخی و کوچکی و خوش بویی تشبیه شده است. این تشبیه هـا گـاهی در سـاخت تشبیه بلیغ با این همانی بسیار است که آن را به استعاره نزدیک می کند:

رویت دریای حسن و لعلت مرجان زلفت عنبر، صدف دهان، دُر دندان
(رودکی،۴۸:۱۳۸۴)

لبت سیب بهشت و من محتاج یافتن را همی نیابم ویل
(همان:۷۰)

به یکی جان نتوان کرد سؤال کز لب لعل تو یک بوس به چند
(همان:۳۴)

گاهی در ساخت تشبیه مضمر و تفضیل به کار رفته است:

بی قیمت است شکر از آن دو لبان اوی کاسد شد از دو زلفش بازار شاهبوی
(همان:۳۴)

میان: شاعر کمر معشوق را از نظر باریکی به شانه ی مو تشبیه کرده است و جالب است که او به جای"میان"هم "میانک" به کار برده گویی با این کاربرد نیز می‌خواسته مبالغه در باریکی کمر یار داشته باشد:

میانکش نازگک چو شانه مو گویی از یکدگر گسسته ستی
(همان:۳۴)

اوصاف شاعرانه مثبت و منفی معشوق

به طور کلی اوصاف شاعرانه معشوق اشعار رودکی به دلیل کمیت اشعار چندان گسترده نیست وعشق را همچون کوهی می داند که بر دل ارزن گونه ی عاشق نشسته در حالی که دل تاب تحمل این سنگینی را ندارد.

دلم چون ارزنی عشق تو کوهی چه سایی زیر کوهی ارزنی را
(همان:۲۴)

دیگر توصیفات معشوق عبارتنداز:

۱- عنایت و نظر معشوق نسبت به عاشق، شب های تنهایی او را همچون شب قدر ارزشمند و گرامی می کند حتی ترشرویی او برای عاشق مرهم دل و تسکین دهنده است.

شب عاشقت لیله القدر است چون تو بیرون کنی رخ از جلبیب
(همان:۲۴)

۲- معشوق نزد عاشق از حیث علو مقام و مرتبه از خورشید هم بالاتر است.

به حجاب اندرون شود خورشید گر تو برداری از دو لاله حجیب

(رودکی،۱۳۸۴: ۲۴)

۳- جان عاشق نه در برابر معشوق که حتی برای یک سؤال از او ارزشی ندارد و بوسه ای را به جانی می فروشد.

به یکی جان نتوان کرد سوال کز لب لعل تو یک بوس به چند

(همان:۲۴)

۴- هجران معشوق خانمان سوز و ویران کننده است.

صرصر هجر تو ای سرو بلند ریشه ی عمر من از بیخ بکند

(همان:۲۴)

از دیگر سوی همین معشوق با تمامی صفات مثبت از دید شاعر گاه باعث تکدّر خاطر و آزردگی دل عاشق نیز می شود صفاتی از قبیل کینه کشی، رسواکنندگی، پرده دری، بی توجهی، بی مهری و سنگین دلی همه از صفاتی است که گاه رودکی معشوق غزلش را به این صفات منفی توصیف کرده و او را نکوهیده است.

قسم به آن دل آهن خورم‌که از سختی هزار طرح نهاده است سنگ خارا را

(همان:۲۳)

که از تو هیچ مروت طمع نمی دارم که کس ندیده زسنگین دلان مدارا را

(همان:۲۳)

هزار بار خدا را شفیع می آرم ولی چه سود چوتو نشنوی خدارارا

(همان:۲۳)

لیلی صفتان زحال ما بی خبرند مجنون داند که حال مجنون چون است

(همان:۴۵)

در جستن آن نگاه پر کینه و جنگ گشتیم سرا پای جهان با دل تنگ

(همان:۴۷)

«برخی محققان برآنند که معشوق رودکی کسی به نام عیار بوده است. غلامی زرخرید که رودکی او را به گزاف خریده و از خریدن او وامدار شده و شاید دست کمک به سوی ابوالفضل بلعمی وزیر دراز کرده و او وام رودکی را گزارده باشد. و بیت زیر را دلیل بر آن گرفته اند:

داد پیغام به سراندر عیار مرا که مکن یاد به شعر اندر بسیار مرا»

(فروزانفر،۱۳۸۷:۲۲)

«وسوزنی‌سمرقندی شاعرپرآوازه‌ی‌همان قرن نیز درتشبیب‌قصیده ای در همین باب گفته است. رودکی- آن پیشوای بیت دانش- را تکش داد دیناری هزار از زرآتشگون وفام

قیمت عیّار را هم فام کرد از دیگری بلعمی، عیاروار، از رودکی بفکند وام

ادیب‌صابرشاعرقرن‌ششم هم‌درقصیده‌ای درباره اینکه عیّار نام‌معشوق رودکی بوده‌چنین گفته:

کردم دل خویش، ای بت عیار، زعشقت چون رودکی اندر غم عیّار شکسته"

(نفیسی،۱۳۸۲: ۴۳۷)

البته استناد کردن به واژه ای ازشعری که اکنون دو بیت از آن مانده و بیان اینکه عیّار نام معشوق رودکی است شاید خالی از مسامحه نباشد شاید بتوان عیّار را استعاره از معشوق گرفت مثلاً بت عیّار که نمونه هایی ازین صفت معشوق، درشعر شاعران آن عصر وجود داشته است. آن چه مسلم می نماید این است که معشوق شعر رودکی زمینی و جسمانی است. (زمینه های مذکر بودن قوی تر است تا مونث بودن)یعنی کسی است که رودکی می تواند با او سخن بگوید، برایش پیغام بفرستد و احیاناً از او برای شاعر نیز خبری بیاورند.

نتیجه

با توجه به نمودار بسامدی القاب و نام های شاعرانه ی معشوق در اشعار رودکی، باید گفت که با وجود کمیت ناچیزاشعار به جای مانده، با کثرت عناوین و القاب مختلف یعنی ۳۲ عنوان ولقب شاعرانه روبرو هستیم که از این میان لقب شاعرانه ی بت با بیشترین بسامد (۴ مورد)به کار رفته است. القاب خوب، ماه و نگار(۳ مورد)، پری، سرو و یار (۲ مورد)و بسامد دیگر القاب و عناوین شاعرانه هر کدام یک مورد است.

اغلب القاب و نام های شاعرانه به صورت تشبیه، استعاره ویا رکنی از ارکان تشبیه وترکیب وصفی اند که بر اثر کثرت تکرار به مرور حالت استعاری، تشبیهی و توصیفی خود را از دست داده همچون نامی شاعرانه برای معشوق به کار رفته اند.

در این که آیا رودکی در آوردن القاب، مبتکر ومبدع بوده و یا نوآوریی در نامیدن معشوق با القابی نوداشته یا خیر؟، با توجه به کمیت اشعار، اظهار نظردرست وقطعی نمی توان کرد. این هست که برخی‌ازنام ها همچون آفریدگار و پیمبر بدیع به نظر می آید و در دیگر القاب اگر مبتکر نباشد، لااقل پیشگام است وهمین عنوان ها کم کم به صورت سنت شعری در آمده و در قرن های بعد در شعر شاعران به کار رفته است القابی همچون بت، پری، ماه، نگار، لعبت و...

نکته ی دیگری که در نمودار القاب دیده می شود، ایستایی در محور عمودی است؛ یعنی بسامد القاب چندان بالا نیست به بیان دیگر در محور عمودی اگر با خطی همه ی القاب را به هم متصل کنیم، خواهیم دید که چندان نوسانی نخواهد داشت و بیشتر در یک خط ممتد سیر خواهد کرد (که شاید این مورد به دلیل به جای نماندن تمام اشعار رودکی باشد) اما در محور افقی بسامد و تنوع بسیار بالاست و این نشانگر قدرت تخیل و حوزه ی معنایی بسیار وسیع رودکی در استفاده از صورت های خیالی است.

اگر بخواهیم سیمای معشوق شعر رودکی را ترسیم کنیم باید بگوییم که معشوقی کاملاً زمینی است با صورتی سپید و سرخ همراه با لطافت و نرمی، ابروان کشیده و محراب گون، گیسوان سیاه و پرپیچ و شکن و خوشبو با دهان تنگ و لبانی سرخ، چشم های خمار وخالی کوچک بر روی چانه.

نکته ی دیگر این که رودکی فقط به توصیف اعضایی که در مجموعه ی صورت قرار دارد، اعم از ابرو، چشم، دندان، دهان، لب، زنخدان، غبغب، زلف و... پرداخته و به توصیف اعضایی همچون ساق، دست، ساعد و پا توجهی نشان نداده است.

نمودار القاب ونامهای شاعرانه معشوق در تغزلات بجای مانده از رودکی

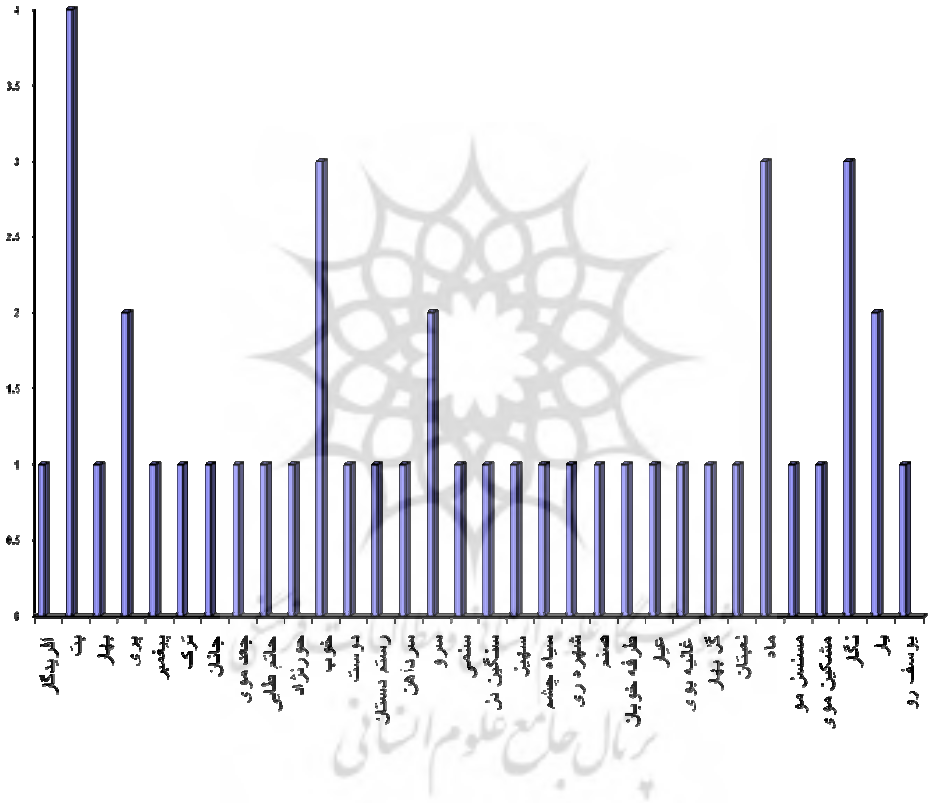

منابع

۱- پشتدار، علی محمد و محمد رضا عباسپور، **شادزیستی و شادکامی در شعر رودکی**، پژوهش نامه ادب غنایی، سال هفتم شماره دوازدهم دانشگاه سیستان صص ۲۵-۶ ،۱۳۸۸.

۲- دانش پژوه، منوچهر، **دیوان رودکی (شرح و توضیح)**، چ اول، تهران: انتشارات توس،۱۳۷۴.

۳- دبیر سیاقی، سید محمد، **دیوان عنصری بلخی**،چ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی،۱۳۶۳.

۴- رادفر، ابوالقاسم، **کتابشناسی آثار رودکی**، چاپ اول، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی،۱۳۸۶.

۵- زرین کوب، عبدالحسین، **با کاروان حلّه**، چ هشتم، تهران: انتشارات علمی،۱۳۷۳.

۶- ———— ، **سیری در شعر فارسی** ،چ چهارم، تهران: انتشارات سخن،۱۳۸۴.

۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، **صور خیال در شعر فارسی**، چ پنجم، تهران: انتشارات آگاه،۱۳۷۲.

۸- شمیسا، سیروس، **سیر غزل در شعر فارسی**، چ چهارم، تهران: انتشارات فردوس،۱۳۷۳.

۹- ———— ، **سبک شناسی شعر**، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس،۱۳۷۴.

۱۰- صبور ، داریوش، **آفاق غزل فارسی**، چ دوم، تهران: انتشارات زوار،۱۳۸۴.

۱۱- فروزانفر، بدیع الزمان، **سخن و سخنوران**، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار،۱۳۸۷.

۱۲- میرزایف، عبدالغنی، **رودکی و انکشاف غزل در عصرهای ۱۰ تا ۱۵ میلادی**، استالین آباد،۱۹۵۷ م.

۱۳- نفیسی، سعید و ی. براگینسکی، **دیوان رودکی**، چ اول، تهران: انتشارات نگاه،۱۳۷۳.

۱۴- نفیسی، سعید، **محیط زندگی، احوال و آثار و اشعار رودکی**، چ اول، تهران: انتشارات اهورا،۱۳۸۲.

Sources

1-Poshtdar,Ali Mohamad va Mohamad Reza Abas Poor. **shadizisti va shadkami dar she're rudaki**.lyric literature journal ,Sistan va Balochestan University ,7th year 12th no,pp-o-23, 2009.

2-danesh pazhuh. **Divan Rudaki**.1st, edition ,Tehran,Toos publisher, 2000.

3-Dabir Siaghi , Seyed Mohamad .**Divan Onsori**. 2nd edition Tehran, Sanayi Publisher ,1984 .

4-Radfar,Abolghasem .**Ketab Shenasi ye Asaare Rudaki** .1st edition ,Tehran,Moaseseye Tahghighat va Toseye Olom Ensani publisher , 1997.

5-Zarrin Kub ,Abdolhosein .**Ba karavan holle**.8th,edition ,Tehran, Elmi Publisher , 1994.

6- ———.**Seyri dar She're Farsi** .4th, edition tehran,Sokan publisher ,2005.

7.Shafie Kadkani,Mohamad Reza .**sovar khiyal dar she're farsi**.5th edition ,Tehran, Agah Publisher,1993.

8-Shamisa sirus .**seyre ghazal dar she're farsi**.4th, edition ,Tehran Ferdows Publisher ,1994 .

9- ———.**sabk shenasi she'r**.1st edition ,Tehran,Zavvar publisher, 1995.

10-Sabur,Daryush .**Afagh e Ghazal Farsi**.2th, edition ,tehran,Zavar publisher , 2005 .

11-Frozanfar, Badiozzaman . **Sokhan va Sokhanvaran**.1th, edition Tehran Zavvar publisher, 2008.

12-Mirzayof,Abdolghani .**Rudaki va Enkeshaf ghazal dar asr haye 10-15 Miladi**.Estalin Abad , 1957.

13-Nafisi,Saeed va Y.Beragineski. **Divan Rudaki**.1th edition ,tehran ,Negah publisher, 1994.

14-———. **Mohit Zendegi,Ahval va Asa'ar va Asha'ar Rudaki**.1th edition ,tehran,Ahoora publisher , 2003 .